

تأثیر خرافات و عقاید انحرافی بر گسترش بیماری‌ها در عصر قاجار

دکتر عمادالدین فیاضی^۱*

چکیده:

اعتقاد به خرافات و موهومات از خصوصیات جامعه اسطوره اندیش است؛ جامعه‌ای که مردمانش در رویارویی با مشکلات و یا برای درک حقایق، کمتر به واقعیت‌عینی و تجربیات زیستی شان تکیه دارند و برعکس بیشترین اهمیت را برای رویا، پندار، راز، سحر و جادو و افسون قائل‌اند. در واقع خرافات محصول و خواسته جامعه‌ای است که به روابط علت و معلولی پدیده‌هایی علاقه و به تخیلات و امیدهای واهی دلبسته است. چنین جامعه‌ای ترجیح می‌دهد روابط را با شیوه‌های سهل‌تر و دم‌دستی‌تر از جمله با توسل به جادو و خرافات درک کند، تکیه بر عقاید غلط مذهبی و خرافات از مهم‌ترین عوامل گسترش بیماری‌ها در عصر قاجار بود، طب سنتی ایران در این دوران تا حدود زیادی به خرافات آلوده بود خرافاتی که اندک‌اندک با تکرار، ملکه ذهن شده بود. منشأ خرافه در حقیقت بی‌اطلاعی، خامی، ترس از موهوم و غیرتخصصی شدن اندیشه است.

هدف در این مقاله این است که با استفاده از منابع و گزارشات مستند با تکیه بر روش تاریخی‌مضمّن بیان مفهومی از خرافه و ریشه‌یابی چگونگی رسوخ این عقاید، به تأثیر این

۱. گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهر ری، ایران.

مستول مکاتبه: dr.emadfayazi@gmail.com

تاریخ ورود: ۹۲/۳/۲۸ تاریخ پذیرش: ۹۲/۴/۲۲

افکار در حوزه بهداشت و درمان و مصداق های عینی آن، در مقطع تاریخی مورد نظر پرداخته شود.

واژگان کلیدی: قاجار، شاهان قاجار، خرافات، پزشکی، بیماری ها

مقدمه

دامنه خرافات بسیار بسیار وسیعتر از آن است که تصور می شود. به طور کلی هر چیزی که به زندگی انسان وارد شده و با طبیعت انسان سر سازگاری ندارد خرافه محسوب می شود. با دقت در بسیاری از مصائب بشری در طول تاریخ درمی یابیم یکی از علت های مهم تمامی خشونت نسل بشر و جنگ ها ریشه در خرافات دارد، خرافات محصول توهمات و خیال و گمان انسان از ابتدای حیات تاکنون بوده است. تحریف مذاهب و دین از اصل به گمان و خیال، خرافات است. تصویر ذهنی ساختن از حقیقت خرافات است. منشأ خرافه در حقیقت بی اطلاعی، خامی، ترس از موهوم و غیر تخصصی شدن اندیشه است. لذا انسان هایی که اسیر افکار خرافی اند با وهم و تخیل سعی دارند کمبودها و فضاهای خالی ذهن خویش را پر کنند، خرافات زندگی را در تنگنا قرار داده و پوچ و بی ارزش می کند. انسان خرافی هیچ چیزی را، آن طور که هست نمی تواند ببیند.

در این میان در طول تاریخ آنچه که در آن خرافات بیش از هر چیز دیگر ریر سوخو کاربردی عینی می یابد، همانا بحث شفادادن بیماریها از این طریق بود، چنیتوسلات وهم انگیزی نه تنها موجب شفادادن بیماریها نبود، بلکه خود موجب گسترش بیشتر امراض بود، بنابراین تکیه بر عقاید غلط مذهبی و خرافات در طول تاریخ و از جمله در عصر قاجار می توان از مهم ترین عوامل گسترش بیماری ها بر شمرد، خرافاتی که با تکرار، ملکه ذهن شده و به عنوان بخش مهمی از عقاید رزومره درآمده بود. در دوره قاجار، عبور زنان از زیر شکم فیل به منظور رفع نازایی که گاهی صحنه هایی مضحک را به همراه داشت، (موریه، ۱۳۷۸: ۵۸) و یا مالیدن روغن گرگ به لباس زن برای دلسرد کردن شوهرش از او،

خوراندن زهره گرگ به زن برای رفع نازایی و استفاده از ناخن هدهد برای زمان بندی و چشم خفاش برای خواب بندی، جگر میمون اکسیر محبت و. (امانت، ۱۳۸۳: ۴۷)

در این زمان بازار دعانویسان بسیار داغ بود دعا نویس تخم مرغ می شکست و دعا می نوشت، گاه مسافرانی بودند که رنج سفر را متحمل می شدند تا یک روحانی از طبقات فرودست جامعه برایشان روی کتاب باز کند، استخاره نماید و دعا بنویسد تا از بیماریهای مهلک نجات یابند. مردم از درویش و دعانویسان می خواستند که تعویذ یا حرز بنویسند که بر بدن خود بیاویزند یا بر بازو بندند. فال نخود بگیرند. مهره های رنگی و دعای مهر و محبت بدهند. زالواندازی، خون گیری، داغ کردن، خال کوبی، فتیله گذاری، مکیدن آب از گوش، در آوردن پارچه یا مهره از بینی و گوش، بیرون آوردن کرم از دندان، خروج استخوان از زخم، اتمام حجّت با آجنه، شکستن تخم مرغ و. . . اموری که به چشم بندی بیشتر شباهت داشت تا درمان، در آن دوره معمول بود. زنان کولی و خونگیر (قرشمال) نیز از میدان داران این عرصه بودند. هرچه خرافات گسترده تر بود، اعتقاد به پزشکی نوین و دستاوردهای آن محجورتر همه این موارد نه تنها قبحی به حساب نمی آمد بلکه برایش تبلیغ هم می کردند (حافظی، ۱۳۹۱: ۲۵)

سوال اساسی در مقاله حاضر این است که اصولاً خرافات و عقاید انحرافی چه تاثیری در گسترش بیماریها به ویژه بیماریهای واگیر دار داشته است؟ پاسخ به این سوال به زعم نگارنده مقاله می تواند جنبه های مختلفی از تاثیر این افکار را بر مسائل مختلف درمانی و زندگی مردم این دوران برای ما روشن و تبیین نماید، همچنین ناگفته های بسیاری را درباره عوامل و افرادی که برای گونه افکار و عقاید دامن میزدند باز گو نماید.

ارتباط خرافات با برخی بیماریها در دیدگاه ایرانیها

مرور حکایات و توضیحات مفصلی که در منابع و آثار این دوران درباره خرافه پرستی ایرانی ها وجود دارد، برآستی عبرت آموزاست، متأسفانه حتی امروزه هم این خرافه پرستی همچنان به قوت خود باقی است، بنابراین بفرهیختگان ایرانی فرض است که با

آگاهی بخشی در میان مردم ریشه این عقاید پوچ را که حقیقتاً بازدارنده اعضای یک جامعه از تحول و پیشرفت هست، بطور کامل بخشکانند، دکتر پولاک پزشک و ایران پژوه یهودی تبعه اتریشی نخستین آموزگار رسمی پزشکی نوین در ایران و پزشک شخصی ناصرالدین شاه که قریب ده سال (۱۲۹۹-۱۲۴۹) و (۱۸۶۰-۱۸۵۰م) در ایران سمت استاد دارالفنون را داشته از کسانی است که خود شاهی بر خرافه پرستی گسترده ایرانی ها در حوزه بهداشت و درمان بوده است، وی با دقتی موشکافانه در قسمتی از خاطرات خود می نویسد: مثل بقیه کشورهای در اینجا هم زنانند که بیشتر به خرافات اعتقاد دارند، به خصوص در مطالب مربوط به عشق و بارداری و همچنین در باب بیماری و مرگ و میر فرزندانیشان؛ به چشم بد باور دارند و گمان می کنند با جادو جنبل می توان عشق مرد را جلب یا دفع کرد. آنها به خود و فرزندانیشان تعویذ و طلسم می آویزند یا می کوشند چیزهایی را، که به گمان خودشان باعث ناراحتی و خسران رقا و دشمنان است، به نحوی به لباس آنها بچسبانند. مردم به این دعاها و طلسمها به دیده چیزی غیر عادی نمی نگرند ولی فهمیدهها و تحصیل کردهها لبخند زنان می گویند: "کار زنان است" (پولاک، ۱۳۶۸، ص: ۲۳۸)

زن جامعه سنتی عصر قاجار در فضای بسته ای زندگی می کرده و سخت گیری ها و تعصبات قومی و ملی کمتر به او اجازه حضور در اجتماع و امور اجتماعی می داده است. او که مجبور به تحمل فشارهای دوره سنت بوده به استیصال می رسید و اعتماد به نفسش کاهش می یافت و برای جبران آن راه های ساده و میان بر انتخاب می کرد، به بهانه ای برای سحر، جادو، جنبل، جن گیری، دعا، طلسم و... به فالگیر، رمال، شانه بین و دعانویس روی می آورد. در واقع خود را از اضطراب های درون و ترس از ناشناخته ها رهایی می بخشید، لذا این صنف از درمانگران به وجود آمدند.

دکتر پولاک درباره استخاره و فال گرفتن معتقد است "وضع استخاره و فال" بر منوال دیگری است؛ زیرا کمند ایرانیانی که دست به کاری ولو ناچیز بزنند، بدون اینکه قبلاً از سرنوشت در این مورد سؤال کرده باشند. برای استخاره از تسبیح یا قرآن، و دیوان حافظ استفاده می کنند. در مورد تفأل به کتاب، سرانگشتان را داخل صفحات آن می کنند و

موضعی را که به دست آمده است می‌خوانند. با رمل نیز تفأل می‌زنند؛ در تفأل با رمل به وجود مفسری احتیاج است که رمال نام دارد. نه تنها قبول مأموریت یک لشکرکشی، فرماندهی، حکومت یک ولایت بلکه حتی خوردن یک سیب، یا نوشیدن یک لیوان شربت نیز اغلب منوط به خوب آمدن استخاره می‌شود. (همان: ۲۳۸)

دکتر پولاک درباره اعتقاد مردم به خواب دیدن معتقد است ایرانی‌ها خواب دیدن را هم اشاره‌ای به حدوث اتفاقات می‌دانند. پولاک در ادامه به برخی دیگر از عقاید و سنت‌های خرافی در ایران می‌پردازد که همه آنها به نوعی با بیماری و درمان هم مربوط می‌شود، وی در این باره می‌نویسد: عقیده به خوش یمن بودن و نبودن و «آمد» داشتن و نداشتن سه چیز در مردم رسوخ یافته است: زن و اسب و خانه. در مورد زن و اسب اصطلاح خوش قدم و بدقدم بودن هم به کار می‌رود. هرگاه ایرانی به هنگام تحصیل یکی از این سه با موفقیتی روبرو شود دیگر آن را به هیچ قیمت از دست نمی‌دهد؛ برعکس هرگاه دچار ناملایمی گردد، می‌کوشد هر چه زودتر از شر آن خلاص شود. بعضی از زنان شاه فقط از آن رو ناگزیر از ترک حرم می‌شدند که «بدقدم» بودند. اسب‌هایی که پایشان سفید باشد شگون ندارند. عدد سیزده را به خصوص بد و نامیمون می‌شمارند. تاجرها به هنگام شمارش از ذکر آن اجتناب دارند و بعد از دوازده می‌گویند «زیاده» و پس از آن چهارده. هر قوم و قبیله‌ای برای خود در هفت روز هفته روزهای سعد و نحس خاصی دارد. ولی در هیچ کجا اعتقاد به ارواح و اشباح دیده نمی‌شود و برای آن نیز در زبان، لغت خاصی وجود ندارد. اغلب قصه‌هایی از غول‌های آدمخوار بیابانی شنیده می‌شود که با آدم‌های گرگ شده قصه‌های اروپائی مطابقت دارد.

یکی از رسوم رایج در سراسر مشرق‌زمین این است که در بعضی از مساجد بر درختان، بر توده‌های سنگ و یا بر فراز قلّه کوه، تکه‌های کوچکی از لباس را به عنوان دخیل بچسبانند یا بیاویزند. در تهران نزدیک دروازه شمیران بقعه‌ای است که پنجره و نرده‌های آن از هزاران قطعه کهنه پاره پوشیده است و در کوهی سر راه آبگرم نزدیک دماوند نیز درخت عرعر تناوری است که هیچ عابری از آویختن قطعه‌ای از لباس خود به آن

خودداری نمی‌کند. دوام و بقای این درخت موجب پیدا شدن شهرت مقدس بودن آن شده است. به علت فقدان درخت در بعضی جاها، هر مسافری با خود سنگی به همراه می‌برد؛ با گذشت زمان هر می‌بری می‌شود و در پناه آن به زودی درختی می‌روید که باز به آن دخیل می‌آویزند.

مردم به خصوص می‌پندارند که مارگیران با دیوها و جن در ارتباطند و منظورشان درویش‌هایی است که انواع و اقسام مار، عقرب و مارمولک را در میدان‌های عمومی به معرض تماشا می‌گذارند. این حیوانات را تحریک می‌کنند، به دور گردن خود می‌بندند و دست خود را در حلقوم آنان فرود می‌برند و با احضار جن و عفريت - با گرفتن پولی - دیگران را نیز در "افسون" خود شریک می‌سازند به طوری که آنها نیز در برابر نیش این جانوران خطرناک مصون می‌شوند. بعضی نیز مدعی می‌شوند که فقط دست راست یا چپ آنها مصون و افسون شده است و فقط با آن دست می‌توانند حیوان سمی را لمس کنند. همه این مارگیری‌ها و جادوگری‌ها از طرف شرع منع شده است؛ منتهی در عمل، این دوز و کلک‌ها بیشتر از مرجعی که آنها را منع کرده است طرف توجه عوام قرار دارد (همان: ۲۳۹)

ایرانی‌ها و خوردن دارو فقط با مشورت رمال و فال‌گیر

آمیخته بودن درمان با خرافات متأسفانه در گذشته و حتی در دنیای مدرن امروزی یکی از مشکلات مبتلا به جامعه ایران بود و هست، برای پزشک خوب و با وجدان زندگی در ایران دشوار واقعا دشوار بود، یا باید شارلاتانی بی‌باک بودند، یا از کار تجربی پزشکی کاملاً کناره‌گیری می‌کردند، زیرا یک ایرانی به هیچ وجه دارو را بدون مشورت با رمال و فال‌بین نمی‌خورد و اگر پیش از مصرف دارو اتفاقاً عطسه می‌کرد فقط یک بار عطسه می‌کرد، با عالم طبابت خداحافظی می‌نمود، با داروی بد یمن نیز وداع می‌کرد در چنین حالتی بیمار به هیچ قیمتی راضی به خوردن دارو نمی‌شد و چنانچه دوبار عطسه کند، قضیه فرق می‌کند، آن‌گاه دارو با سلام و صلوات وارد معده می‌شود

(فیودورکورف، ۱۳۷۲: ۲۲۹-۲۳۲)

روش‌های درمانی و آمیخته بودن خرافات با آن

اعتقاد به خرافات در بین ایرانی‌ها به ویژه در زمینه دارو و درمان متأسفانه یک درد و مرض بسیار شایع بوده و هست و بی‌اغراق می‌توان آن را بزرگترین بلای انسانی دانست و البته درمان قطعی این مرض مزمن و دیرپا جز با پادزهر علم و آگاهی میسر نخواهد بود به میزانی که سطح آگاهی‌ها و شعور جمعی در جامعه‌ای پایین باشد همچنان رمالان و دعانویسان برگرده مردم سوار خواهند بود و اوضاع و احوال نیز تغییری نخواهد کرد. یوشیدا جهانگرد ژاپنی که در عصر ناصرالین از ایران دیدن کرده از نزدیک شاهد گرایش شدی ایرانی به خرافه است ویدرباره این ویژگی ایرانیان می‌نویسد: "ایرانی‌ها پیش رمال و غیبگو می‌رفتند تا بپرسند که سعادت یارشان خواهد شد یا نه. اگر هم می‌بایست در باره چیزی تصمیم بگیرند، به حساب سعد و نحس و طالع بینی متوسل می‌شدند. همه غیبگوها و دعانویس‌ها آخوند(نما) بودند. آنها را "دعابده" می‌خواندند و مانند کاهنان مکتب بودایی "دره کیو" بودند شماری از کاهنان "دره کیو" آب جادو و شفا بخش یا بسته طلسم و تعویذ و بخت گشا به مردم می‌دادند. از یکی از این دعانویسها پرسیدم که دعانویس و جادوگری را کی و چگونه شروع کرده است و او صادقانه پاسخ داد: "خداوند بر حق ما خودش شروع کرد و به من یاد داد" (ماساهورا، ۱۳۷۳: ۲۱۱)

آمیخته بودن شدید خرافات با مسائل پزشکی و درمان به ساده لوحی و جاهل و ناآگاهی بسیاری از مردم ایران عصر قاجار ارتباط دارد "بسیاری از درمان‌ها از ساده لوحی تمام عیار مایه می‌گیرد. قطعه کاغذی که آیه‌ای از کتاب مقدس بر آن نوشته شده باشد معالجتب است. اگر بر پوست تخم مرغ پخته‌ای تحمیدی از الله نوشته شود و آن را ۲۴ ساعت زیر بغل نگاهدارند همه دردهای درونی را درمان می‌کند. دیدن ماچه خر یا بزی آبستن می‌تواند دافع بعضی بیماریها باشد. اگر زنی قطعه کوچکی از پوست گرگ همراه داشته باشد آبستن نمی‌شود؛ در این صورت می‌تواند به هر نحوی بخواهد هوس‌ها و شهوت-خود را تسکین دهد و از عواقب آن بی‌می‌نداشته باشد. قطعه الماسی که به گردن آویخته شود نور چشم را تقویت می‌کند. لمس کردن این سنگ ترس را از بین می‌برد. همچنین

الماس دافع صرع است، بی هیچ دردی موجب افتادن دندانهای کرم خرده می گردد و زنان آرزومند فرزند را مادر می کند. زنانی که درد زایمان دارند باید نخعی از میان ریشه درونج^۱ گذرانیده و آن را روی زهدان خود بیاویزند تا دردشان تسکین یابد. مدفوع گرگ که با شراب سفید مخلوط شده باشد قولنج را درمان می کند. اگر به همین معجون عسل بیفزایند و آن را قرقره کنند دافع درد گلو است. "(سرنه، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

دروویل فرانسوی درسفرنامه خود درباره چگونگی ویزیت بیماران توسط پزشکان ایرانی زمان فتحعلیشاه مطالبی رایبان می کند، دروویل همچنین از آمیخته بودن شدید خرافات با مسائل پزشکی و درمان یاد میکند و اینکه پزشکان در هنگام معاینه مریض از خود حرکات مضحکی بروز می دهند و از کیفیتترین چیزها برای رفع نحوست مرض استفاده می نمایند، وی می نویسد:

"... هنگامی که اطبا به بالین مریض خوانده می شوند، ابتدا به نوعی از کتاب هایی که فهم آن مشکل و خطوط شان ناخوانا است مراجعه می نمایند و ضمن پیچ و تاب دادن به خود و در آوردن ادا و اصول سخنان مرموزی ادا می کنند و به بیمار توصیه می نمایند که این سخنان را تا آنجا که برایشان میسر است تکرار نمایند. سپس در روی بعضی نقاط بدن، اجساد پوست کنده ی سگ یا گربه یا افعی یا کلاغ و یا حیوانات مشابه دیگری را می گذارند و معتقدند که بدین وسیله افسون مرض را از بین می برند. اطبا به ندرت خون گرفتن را تجویز می کنند. اما در صورتی که آن را لازم تشخیص دهند به اولین دلاکی که در کوچه برخورد کنند متوسل می شوند و از وی خواهند که مریض را حجامت بنماید. دلاک فوراً دست به کار می شود و چنان چه وسیله ی دیگری در اختیار نداشته باشد محل حجامت را با طناب می بندد و بیشتر درازی که به شکل قمه است به بدن مریض فرو می کند. شگفت آور آن که با این عمل هیچ وقت کسی ناقص العضو نمی شود. اطبا با تنقیه، زالو انداختن، به کار بردن وسیله برای سرباز کردن زخم، بادکش،

۱. نوعی گیاه که گلی به شکل تاج دارد و نوعی از آن را که گلی پیشرس دارد در باغچه ها می کارند. Doronic

مشمع انداختن و مرهم گذاشتن که غالباً اثرات نیکویی در بردارد، چندان آشنایی ندارند (دروویل، ۱۳۷۰: ۳۰۹)

در این دوره از تاریخ قاجار خرافات در مسائل مختلف چنان گسترش داشت که تصور آنهم در باور ذهنی انسان نمی‌گنجد و متأسفانه در این میان ارتباط خرافات با برخی امراض و بیماریها در ایران در صدر باورهای خرافیقار داشت، مادام دیولافوا کاشف فرانسوی آثار باستانی ایران از گستردگی خرافات در بین ایرانیان به مسائلی اشاره می‌کند که حقیقتاً باعث شگفتی است وی در این باره چنین می‌گوید: " ایرانیان همیشه کتابچه تقویم را با خود دارند و قبل از شروع به کاری با آن مشورت می‌کنند. در این کشور به عقاید روستائیان خودمان هم برمی‌خوریم. هیچ‌کس در روز جمعه و سیزده مسافرت نمی‌کنند. در چنین روزی تعطیل عمومی است و مردم غالباً برای پرهیز از کار کردن خانه را ترک کرده و به گردش می‌روند. در پاره‌ای از ایالات از تلفظ این رقم نحس هم اجتناب می‌کنند و به جای سیزده می‌گویند (دوازده و یک).

سال گذشته خبری در ایران انتشار یافت که مرغ سفیدی تخم می‌گذارد که از آن مرض طاعون بروز می‌کند و موجب اتلاف نفوس می‌شود. بنابراین در مدت هشت روز آنچه مرغ سفید بود همه را کشتند و حتی جوجه‌های سفید تازه از تخم در آمده را نیز خفه و نابود کردند. روستائیان به تنگی نظر فرنگیان و آثار بد آن عقیده دارند و چون عبور فرنگی در دهکده به ندرت اتفاق می‌افتد، یادگارهایی از خود در آنجا باقی می‌گذارد. مثلاً می‌گویند پس از عبور فلان فرنگی گاو رضا مرد و زن علی طفل مرده‌ای زائید. حتی در میان خودشان هم اشخاصی را به بدچشمی نسبت می‌دهند.

به جن و پری هم اعتقاد دارند و در پاره‌ای از دهکده‌ها در موقع وضع حمل زن، با تفنگک شلیک می‌کنند تا اجنه دور شوند و برای محافظت مادر نوزاد از حملات ارواح موذی شمشیر یا اسلحه برنده دیگری تا چند روز در پهلو او می‌گذارند و گاهی هم یک ردیف سرباز مقوایی در روی بام قرار داده و با نخی آنها را به حرکت در می‌آورند و بالاخره اگر وضع حمل سخت و طولانی باشد به وسایل مهم‌تری دست می‌زنند، مثلاً

شوهر زن اسب سفیدی را می آورد و مقداری جو در روی سینه برهنه زن می ریزد تا اسب بخورد. " (دیولافوا، ۱۱۶:۱۳۵۵)

جیمزموریه در فصل یازدهم کتاب حاجی بابادرباره سرگذشت درویش صفر و دو نفر دیگر از درویشان ویرخوردی که وی با ایشان دارد، مطالبی درخصوص درمان بیماری با قطعات بدن برخی حیوانات از درویش نقل می کند که حقیقتاً مضحک است، و جالب اینکه درویش دغلباز درباره نافع بودن این موارد نویده‌های آنچنانی به حاجی باباداده و با اطمینان به او توصیه می کند که " اینها در تمام عمر ترا کافی خواهد بود و هرگز گرسنه نخواهی ماند و حتی ترا توانگر می کند " داستان سفر او با این درویش، ابلهی مردم دردارو و درمان خواستن از درویش، عاقبت کار دوریش و ادامه دادن راه و روش سراسر دغلبازی او توسط حاجی بابا حقیقتاً خواندنی است، شایان ذکر است که بگوییم برخی از این قبیل خرافات در جهت درمان بیماری ها متاسفانه هنوز هم به وفور در میان برخی مردم جاهل در ایران وجود دارد. به هر حال موریه در این باره می نویسد:

".. بی تکلف تکلیفش را قبول نمودم و بی گفتگو قلیانی کشیده به راه افتادیم. درویش بی دین - اینک نام او - در راه با من از در یگانگی و دلسوزی برآمد و چون از کار و بارم اطلاعی کامل به هم رسانید، خرم و خندان گردید. پس، از ترجیح درویشی به لوطی گری و فضل دریوزه به تقلید، مرا به ترک این طریقه و سلوک بدان سلک تکلیف کرد که: "اگر مرا به مرشدی قبول کنی و کوچک ابدال من شوی، تو را از اوتاد گردانم؛ چه خود از اقطابم". بعد از آن از نجوم و سحر و زیجات سخن به میان آورد و نسخه‌ای چند به من داد که: "در تمام عمر اینها تو را کافی است و با اینها از همه چیز توانگر خواهی شد". می گفت: "اگر دم خرگوش را در زیر بالین کودک نهی خواب آورد؛ اگر خون خرگوش به اسب خورانی باریک قوایم و لاغر میان و تندرو گردد؛ چشم و استخوان کعب گرگ اگر به بازوی طفلی بندند، جرأت بخشد؛ اگر روغن گرگ به لباس زن مالند، شوهر از او دلسرد شود؛ زهره گرگ دافع نازایی زن است؛ خون خروس مهیج باه؛ ناخن هدهد زبان‌بندی و چشم خفاش خواب‌بندی را شاید؛ اما بهترین نسخه مهر و محبت

کس گفتار است و در حرمسراها به خصوص در اندرون شاهی خریدارش بسیار. بیروح الصنم پیش او دم نمی‌تواند زد. مهر گیاه پیش او سبز نمی‌تواند شد» (موریه، ۱۲۲: ۱۳۷۸-۱۲۳)

حمل جنازه های متعفن عامل شیوع انواع بیماری های مسری و خطرناک

درواقع یکی از سنت های غلط و رایج در ایران دوره قاجار نگهداری جنازه ها برای انتقال به اماکن مقدسه یا زیارتی در داخل یا خارج از ایران بود تصور بر این بود هر که در مکان مقدسه ای دفن شود تمام گناهانش بخشیده خواهد شد در حالی که این موضوع با آیات صریح قران منافات آشکار داشته است خداوند در قران کریم مکرر ذکر نموده است که ملاک پاداش و عذاب تنها و تنها عملکرد آدمی است و به اندازه ذره ای کار نیک یا بد بدون پاسخ نخواهد ماند^۱، حال این نگهداری و حمل جنازه های متعفن مشکلات، عوارض منفی و وحشتناکی داشت که خارج از حد تصور آدمی است، به این دلیل که گاهی برخی جنازه ها چند ماه یا چند سال از زمان وفات آن گذشته بود و با توجه به شرایط نگهداری این جنازه ها و نبود امکانات امروزی مانند سردخانه، تنها بعد از گذشت چند روز جنازه ها چنان رو به تعفن می رفت که نگهداری و حمل و نقل آنها بسیار هولناک و منجر به ایجاد و بروز بیماری های کشنده و مهلک می شد، لایارد یکی از اروپائینی است که در عصر ناصری به ایران سفر کرده و در حین مسافرت خود به این مسئله برخورد کرده است و شاید از بدشانسی و غفلت او شبی را در روی تابوتی به صبح رسانده که در داخل آن یک جنازه متعفن قرار داشت، لایارد اینگونه به این خاطره اشاره دارد که "... صبح زود در اثر سر و صدای قاطرچی ها که خود را آماده حرکت می نمودند از خواب بیدار شدم. چون به دقت به محموله ای که بر رویش خوابیده بودم نگاه کردم متوجه شدم یک تابوت است آنرا نمد پیچ کرده بودند که بوی تعفن زننده اش به بیرون نفوذ نکند. ظاهراً این قافله

^۱ - قرآن کریم، سوره الزلزله، آیات ۷ و ۸.

کوچک، یکی از کاروان های متعددی از این نوع است که در این فصل از سال در این شاهراه رفت و آمد می کردند و طبق یک سنت مذهبی اسکلت و بقایای استخوان های مردگان شیعیان ایرانی را جهت دفن در جوار قبور متبرکه به عتبات عالیات حمل می کردند. "(لایارد، ۱۳۷۶: ۱۲۵)

دکتر پولاک پزشک ناصرالدین شاه بنا به حرفه پزشکی خود بیش از دیگران از عوارض منفی چنین سنت ناثوابی آگاهی داشت، بنابراین در زمانی که بیماری واگیردار "وبا" در پایتخت شروع به کشتار گسترده می کرد، با توافق ناصرالدین شاه قرارداد چنین عملی ممنوع اعلام شود، اما متأسفانه این موضوع هنوز در حد حرف بود که طوفانی از مخالفت مردم جاهل باتکیه بر افکار افیونی مذهبیون قشری و متعصب آغاز گردید تا جائیکه دکتر پولاک و همکارش از ترس جان خود از پی گیری این ایده خیرخواهانه خود صرف نظر کردند، دکتر پولاک این حکایت تاسف بار را اینگونه تعریف می کند: "اجساد مردم ثروتمند و متدین بلافاصله پس از مرگ، یا پس از نبش قبر به یکی از اماکن متبرکه کربلا، مشهد، قم یا شاهزاده عبدالعظیم حمل می گردد. قیمت هر قبر بستگی دارد به تقدس آنجا و دیگر دوری و نزدیکی به بقعه امام یا امامزاده (صحن) و بین پنج تومان تا دو هزار تومان برآورد می شود. چون از این گذشته مقام و موقع اجتماعی متوفی نیز در تعیین قیمت تأثیر دارد گاهی کسان و نزدیکان یک صاحب منصب عالی مقام برای اینکه در مقابل درخواست های بی جا قرار نگیرند جسد را به صورت ناشناس به کربلا حمل و در آنجا دفن می کنند؛ به عنوان مثال برای این مورد می توان از جنازه سلیمان خان، یکی از عموهای شاه نام برد.

از نظر حمل و نقل، جنازه ها را در نمدی می پیچند و به دو میله از پهلوی محکم می کنند و آنگاه به صورت افقی بر روی قاطر می گذارند. معمولاً کار حمل به عهده خود چهارپادار است ولی گاهی هم گروهی از خدمه و غلامان به همراه جنازه می روند. در سفرها اغلب با کاروان حمل جنازه مصادف می شویم؛ از بوئی که از فاصله دور از این اجساد متصاعد می شود، می توان دریافت که کاروان نزدیک می شود. هر چند که زیان

های حمل اجساد برای سلامت زندگان بدین صورت کاملاً آشکار است، به نظر می‌رسد که نتوان بر سبق ذهن مردم که سخت ریشه‌دار است غلبه کرد و این رسم را برانداخت. هنگامی که دکتر کلوکه و من در حین شیوع بیماری واگیر وبا کوشیدیم حکومت را واداریم بدون اجازه از طرف ما و کلانتر نبش قبور و حمل جنازه را کلاً ممنوع کند، چنان توفانی از نارضائی و خشم مردم برپا شد که ما به زودی دریافتیم به کاری محال دست زده‌ایم، کاری که امکان دارد برای خود ما نیز سخت خطرناک باشد؛ حتی بعد از چند روز فرمان شاه هم در این مورد موقوف‌الاجرا ماند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۵۰).

نگهداری و حمل و نقل همین جنازه‌های متعفن از عوامل مهم شیوع برخی بیماری‌های واگیر دار و مهلک مانند طاعون، وبا و حصه بود بی هیچ تردیدی گسترش وسیع این نوع بیماری‌ها و غیر قابل کنترل بودن آنها به همین موضوع اساسی یعنی برداشت‌های غلط مذهبی و خرافات برمی‌گشت، متأسفانه انتقال اجساد به مراکز مقدس نوعی چشم‌وهم‌چشمی و پرستی‌اجتماعی هم به حساب می‌آمد.

خانم گرتوود بل یک شرق‌شناس و مامور دولت انگلستان است که در اواخر دوره ناصرالین شاه به ایران سفر می‌کند و جایگاه مهمی در مباحث شرق‌شناسی داشته است و در معرفی فرهنگ و تمدن ایران و کشورهای عربی گام‌های موثری برداشته به‌علاوه از نظر سیاسی نیز یکی از تئوریسین‌های بزرگ سیاست‌های استعماری بریتانیا در حوزه خاورمیانه به حساب می‌آید، وی درباره اینکه انتقال اجساد به اماکن مقدس و اینکه نوعی پرستی‌اجتماعی محسوب شده و نیز درباره همین عامل چگونه موجب گسترش یکی از مهلک‌ترین بیماری‌های واگیردار عصر قاجار یعنی وبامی شده است توضیحات جذابی ارائه می‌کند. وی با چنان دقت شاعرانه و حسی هراسناک به چگونگی شیوع رشد‌خزنده این بیماری‌ها هولناک از شرقی‌ترین نقطه ایران به سوی شمال، مرکز و پایتخت ایران سخن می‌گوید، که خواننده و با را در پشت گوش‌های خود احساس می‌کند و از همه بدتر اینکه نه دولتمردان قاجاری و نه مردم کاری برای مبارزه با این غول دهشتناک نمی‌کردند. وی در گزارش خود می‌نویسد: "... اجساد، حتی پس از تدفین هم نمی‌توانند در

آرامش باقی بمانند. خانواده‌های ثروتمند یکی از نشانه‌های تشخیص را این می‌دانند که استخوان‌های بستگانشان را در مکان مقدسی دفن کنند: کربلا محل شهادت امام حسین (ع)، یا آستانه قدس رضوی در مشهد. از این رو تنها موقتا آنها را به خاک می‌سپارند. در قبرهای کم عمقی قرارشان می‌دهند و با طاقی آجری رویشان را می‌پوشانند، و این خود مایه بوی وحشتناک در اطراف گورستان پس از بروز وبا بود. چند ماه بعد، و خیلی پیش از آنکه گذشت زمان میکروب‌های بیماری را از میان ببرد، این اجساد را بیرون آوردند، در کرباس پیچیدند، و بار قاطر کرده به سوی آرامگاه دوردستان حمل کردند، و به احتمال که چندان کم در مسیرشان بذر شیوع دوباره بیماری را افشانند. شگفت‌انگیز این نیست که وبا بسیاری را نابود می‌کند، بلکه جان به در بردن بخش چنان بزرگی از جمعیت است در سرزمینی که "نادانی" برای همیشه شاهراه همواری در برابر "مرگ" می‌گشاید" (بل، ۱۳۶۳: ۵۴)

مدعیان دروغین شفابخش

تحقیقات نشان می‌دهد که عقاید و مراسم خرافی، بیشتر در موقعیت‌هایی رواج می‌یابند که احتمال خطر، بسیار بالاست و یا شانس و اتفاق، نقش مهمی را در آن بازی می‌کند؛ به طوری که هر گاه به نظر برسد که وقایع فراتر از کنترل انسان هستند، خرافات، رایج‌تر از مواقع عادی می‌شوند. اضطراب و بحران‌های شخصی یا اجتماعی، نقش مهمی را در دامن زدن به خرافات دارند؛ مثلاً از نظر تاریخی دیده شده که در برخی مواقع، به ویژه به هنگام مصائب مختلف، مانند شیوع طاعون و بیماری‌های کشنده، رفتارهای خرافی، افزایش می‌یابند. تأکید بر اثرهای روان‌شناختی و درونی خرافات، نباید ما را از توجه به کار آمدی بیرونی آنها غافل کند. همیشه گروهی در جامعه هستند که به اصطلاح از سادگی و زودباوری دیگران، نان می‌خورند و به همین دلیل از دامن زدن به خرافاتی که برایشان روزی به ارمغان می‌آورد، دست بر نمی‌دارند.

متأسفانه برخی از روحانیون خرده وسطح پایین در دوره مورد نظر منادی خرافات بودند. از سوی دیگر روحانیتی که در سطوح بالاتر بودند و در میانشان افرادی سالم، عالم و متبحر قرار داشتند که باید مورد مراجعه مردم قرار گیرند و مردم اعتقادات خود را از آنان فرا گیرند، متأسفانه نقش چندانی در آگاهی بخشی جامعه برای دوری از خرافات و رعایت موازین بهداشتی نداشتند از این گذشته ضعف عقلانیت در جامعه از عوامل مهم گرایش مردم به امور خرافه است. این واقعیتی است که متأسفانه ما متناسب با مبانی دینی و ملی خود عقلانیت را تعریف نکرده ایم.

بدیهی است پیروی بی چون و چرا تنها از عقلانیت فرهنگ‌های بیگانه نه مطلوب است و نه با فرهنگ و دین ما سازگار است. ما در مقابل آن نوع عقلانیت از یک طرف و بر اساس اصول اعتقادی و فرهنگ ملی باید به تعریف عقلانیتی متناسب می‌پرداختیم که تا کنون دست به چنین کاری نزدیم. برعکس، بسیاری از مبلغان دینی به جای تکیه بر عقلانیت دینی بر امور غیر عقلانی تأکید می‌کنند که خود عامل مهمی در جهت گسترش خرافه هاست. در واقع انگاره‌های دستیابی به موفقیت هنگامی عقلانی است که واجد مراحل و تدریج باشد و مستلزم شکیبایی برای نیل به هدف، در حالی که انگاره‌های غیر عقلانی چنین استدارجی را بر نمی‌تابد و خیلی سریع می‌خواهد به نتیجه برسد. اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم که این نوع مواجهه تنها به خرافه‌گرایان و فال‌جویان محدود نمی‌شود، بلکه اساساً یک مسأله فرهنگی مهمی است. حتی در برخورد با آسیبهای اجتماعی نیز به دنبال راه‌های یک شبه می‌گردیم و البته این موضوع ثمری نخواهد داشت و آب درهاون کوبیدن است.

یکی از مسائل مهم در امر آموزش، برای کاهش خرافات، توجه به نقش دین و دستورات رهایی بخش اسلام و تأکید بر تفکر و اندیشیدن و پذیرش امور، پس از تحقیق و اثبات درستی آنهاست. در این راستا، آموزش ضمن خدمت معلمان و آشنایی عمیق آنها با کلام حق مبتنی بر اصول عقلانیت، برای انتقال به دانش‌آموزان، از اهمیت زیادی برخوردار است. نکته دیگر این که در نظام آموزشی ما باید محور همه چیز، علت‌یابی

علمی پدیده‌های اجتماعی باشد؛ زیرا این امر باعث می‌شود نسلی که به دنبال موضوعات جدید است و به دنبال واقعیات می‌گردد، به صورت منطقی و عقلانی، با محیط اطراف، ارتباط برقرار کند؛ نه به طور خیالی و خرافه‌گرایانه.

در جامعه ای که دسترسی آسان و ارزان برای برآوردن نیازهای اولیه وجود ندارد، نفوذ خرافه و جادو بیشتر می‌شود. به طور مثال تصور کنید وقتی راه درمان بیماری در یک جامعه فقیر و عقب افتاده وجود نداشته باشد، عامه تلاش می‌کنند با جادو و ورد و غیره بیماری خود را علاج کنند و اینجاست که مدعیون دروغین شفا بخش پیدا می‌شوند. بنابراین نسبت فقر با خرافه قابل ملاحظه است و هر قدر فقر بیشتر باشد، خرافه زمینه بهتری برای ظهور پیدا می‌کند. رواج خرافه‌گرایی در جامعه باعث عقب ماندگی می‌شود و جامعه را از کار و کوشش و فعالیت و پیشرفت و توسعه یافتگی به شدت بازمی‌دارد. خرافه‌گرایی در جوامع عقب مانده در واقع فرار از وضعیت موجود با توسل به پدیده‌های غیرمنطقی و بی پایه و اساس است و راه را بر منطق و عقلانیت می‌بندد. اما به هر حال از آن جا که خرافه‌قدمتی به اندازه عمر بشر دارد، در تمامی جوامع اعم از عقب مانده یا پیشرفته وجود دارد و حتی در کشورهای توسعه یافته ای مانند ژاپن و انگلستان مردم بسیار خرافاتی اند و نسبت به برخی مسائل خرافی حساسیت قابل توجهی نشان می‌دهند. اگر راهکارهای مبارزه با خرافه‌گرایی را مورد بررسی قرار دهیم بدون شک آموزش همانند بسیاری از مقوله‌های دیگر در رتبه اول می‌ایستد.

البته ما می‌توانیم از پتانسیل‌های معنوی برای درمان بیماری‌ها و ارتقا سلامت روانی جامعه بهره‌گیریم و در دوره مورد بحث گاهی روحانیون بلند پایه ای بودند که بدون چشمداشت و در اوج ساده زیستی بسیار مردم دار بودند، بروگش آلمانی درست‌دوره ناصری در شهر اصفهان از دیدار خود و همراهانش با یک مجتهد سخن می‌گوید جالب اینکه بروگش علاوه بر اینکه از این ملاقات به عنوان خاطره ای شیرین و به یاد ماندنی یاد می‌کند، درباره زندگی و شخصیت این روحانی بلند پایه گزارش جالبی ارائه می‌دهد، از هوش و ذکاوت او، از مردم‌داری و ساده‌زیستی او و از اعتقاد خالص مردم به قدرت شفا

دهندگی او، همه و همه این خصلت ها و ویژگی ها، بدون تردید می تواند برای یک روحانی واقعی، معیار و ملاکی حقیقی ترسیم نماید. بروگش از این خاطره جذاب اینگونه یاد می کند: "... با خاطرات بسیار شیرین و خوشی از جلفا به سمت اصفهان حرکت کردیم تا به دیدن شخصیت مهم دیگر آن شهر برویم، این شخصیت، روحانی و مجتهد بزرگ اصفهان حاج سیداسدالله بود که باید با او ملاقات کنیم و مراتب احترام را به جای آوریم. ولی منزل و محل سکونت این روحانی دانشمند بزرگ درست برعکس خانه مجلل امام جمعه بود. پس از گذشتن از چند کوچه پیچ در پیچ، وارد محلات فقیرنشین شهر شدیم و در آنجا به خانه محقرانه و کوچک حاج سیداسدالله رسیدیم که زندگی ساده و محقرانه را بر زندگی مجلل و اشرافی ترجیح داده بود. از در کوچک و کهنه‌ای وارد حیاط محقری شدیم، عده زیادی از طبقات مختلف و در عین حال محترمین شهر اصفهان در حیاط ایستاده بودند تا به نوبت وارد اطاق مجتهد شوند و او را ببینند.

آنها وقتی ما خارجیان را دیدند، راه باز کردند و نوبت ملاقات خود را به ما دادند، از راهروی تنگی به سوی محل کار مجتهد حرکت کردیم، یک اتاق کوچک و باریک که با گچ سفید شده بود، تالار پذیرایی او را تشکیل می داد. مجتهد که عمامه‌ای تمیز بر سر داشت در گوشه‌ای از آن اتاق به سادگی و بی آرایش تمام، روی فرش نمدی نشسته بود به ما هم تعارف کرد که روی همان نمد، مقابل او بنشینیم، اتاق کوچک بود و جای کمی داشت به همین جهت چسبیده به هم، چهار زانو روبروی او نشستیم و چون به این نوع نشستن عادت نداشتیم ناراحت بودیم. روحانی بزرگ، سر خود را بلند کرد و با چشمان نافذ خود که از آن هوش و ذکاوت فوق العاده او هویدا بود یکایک ما را خوب نگرست و خوش آمد گفت و از این که به دیدارش آمده‌ایم تشکر نمود. بعد صحبت شروع شد و مجتهد، سؤالاتی از وضع اروپا و مخصوصاً کشور ما پروس می کرد که توضیحاتی در جواب او می دادیم و مجتهد، گزها را از میان آرد برداشت خرد کرد و به ما تعارف نمود، کسانی که در حیاط در انتظار دیدار روحانی بزرگ خود ایستاده بودند از لای در، با حسرت و حسد ما را که این توفیق نصیبمان شده بود نگاه می کردند و بالاخره یکی از

آنها نتوانست تا خروج ما صبر کند لذا در اتاق را باز کرد و در حالی که می گفت من مریضم و نمی توانم صبر کنم وارد اتاق شد و به طرف مجتهد رفت و دست او را بوسید و مجتهد یک تکه قند به او داد، آن مرد با خوشحالی زیاد قند را به دهان گذاشت و با احترام زیاد خارج شد و بعداً متوجه شدیم که آن مرد جوان برای درمان یافتن بیماری خود نزد مجتهد آمده تا از دست او چیزی بگیرد و بخورد، شفا یابد. "(بروگش، ۱۳۷۴: ۳۰۸)

در کنار چنین روحانیون برجسته ای، بودند افرادی که در این کسوت با تمسک به مقدسات به دنبال منافع شخصی خود بوده و وظیفه ای جز تحمیق مردم نداشتند، برای نمونه خاطره ای از طبابت یک روحانی نمایه ظاهر مقدس از مادام دیولافوا دردست است که براساس مشاهداتش از حقه بازی وی یاد می کند کهمی خواست با طلسم و جادو یک طفل بیچاره را معالجه کند، به گفته وی طفل معصوم در چنگال این آدم شیاد چنان گرفتار شده بود که راه گریز نداشت. دیولافوا این صحنه را چنین توصیف می کند: " باری مارسل را گذاردم که مجدداً به سیاحت تپه‌ها پردازد و خودم راه مقبره را پیش گرفتم. به محض ورود صحنه عجیب و غریب و جالب توجهی نظرم را جلب کرد. سید و همراهان هنوز در حیاط بودند، قاطرها را پالان زده و اسبان را زین کرده اما هنوز حرکت نکرده بودند. سید روی بالشی نشسته و نوکران و همراهانش همه به دور او حلقه زده بودند. قیافه سید نامنظم و صورتش سبز رنگ شده بود و چنین به نظر می آمد که گرفتار مرض صرع شده است. دندان‌هایش به هم می خورد و دست‌هایش می لرزید و چشمانش در حلقه سفید شده بود. من با عجله نزدیک رفتم تا به دشمن دیروزی خود کمکی کرده باشم و حمله او را برطرف نمایم. روستائیان را از پیش خود متفرق کردم و جلو رفتم که ناگاه آشپز خودمان دست روی شانه من گذارد و مانع رفتن من شد و گفت: خانم چه می خواهید بکنید؟ سید را مضطرب نکنید. اکنون او با روح قدسی تحریک شده و از حال طبیعی خارج گردیده است و مشغول معالجه یکی از این اطفال مفلوجی است که دیروز نزد شما آوردند. من ایستادم و به تماشا پرداختم و بسی مایل شدم که طرز معالجه او را یاد

بگیرم. سید طفل را با دو دست گرفته و در حالی که به شدت می‌لرزید سخت به او فشار می‌داد تا لرز متبرک خود را به او هم انتقال دهد. طفل کوچک از شدت فشار طوری فریاد می‌کشید که نزدیک بود که تار صوتی گلوش پاره شود. چند نفر از همراهانش هم طفل را به شدت تکان می‌دادند. در این اثنا سید مرا در صف اول تماشاچیان دید و ناگهان افسون قطع شد. البته ناپاکی من باعث عدم نتیجه گردید و حضار اندوهناک شدند. دکتر قلیان خواست تا نیروی از دست رفته خود را ترمیم کند و به حال عادی برگردد. در این موقع یکی از حضار شانه خود را بالا انداخته و به من گفت: "شما آن لیاقت را ندارید که با روح قدسی بیماران را معالجه کنید". من با خود می‌گفتم: "برو ای بیابان‌گرد. ملامت تو در من تأثیری نخواهد داشت وجدان طبی من مانع است که به این نوع حقه‌بازی‌ها متوسل شوم". خلاصه سید از زن فقیری یک مرغ و یک دوجین تخم‌مرغ حق‌المعالجه گرفت در صورتی که من در تمام مدت طبابتم در ایران به جز شش دانه گردوی کرم خورده چیزی از کسی قبول نکردم. از مشاهده این وضع یأس عمیقی سرتاپای مرا فرا گرفت و بی‌اختیار با خود گفتم: ای انسان بهتر آن است که تو را ظالم بنامند (دیولافوا، ۱۳۵۵: ۷۰۰)

علاوه بر افراد روحانی نماگروه دیگری به نام دراویش نیز از جهل و ناآگاهی سو استفاده میکردند و آن‌ها را میدوشیدند. کارلاسرنای از مدعوین بزرگ پزشکان در ایران را گروه دراویش ذکر می‌کند و جالب اینکه مردم به آنها و تجویزهای عجیب و غریب و خرافی شان بیشتر از پزشکان اعتماد داشته و در نتیجه مراجعه کنندگان بیشتری دارند "درویشان نیز بیش از پزشکان یا شاگردان حقیقی بقراط مشتری دارند" (سرنای، ۱۳۶۳: ۱۳۹)

درمان نازایی زنان با سوارشدن بر شیر سنگی

گسترش همه جانبه خرافات در عصر قاجار تنها مربوط به قسمتی از کشور نبود بلکه به صورت وسیعی در سراسر کشور رواج داشت، استفاده از خرافات برای درمان بیماری‌ها

بصورت وسیعی همچون یک سنت دیرین بود، سنتی که گویا لاتغییر هم می نمود، متأسفانه بسیاری از این عقاید خرافی هنوز از میان مردم رخت نبسته‌والبته تا زمانی که جهل ونادانی مردم وجود دارد خرافه‌پرستی ومروجین دغلکار آنان حضور خواهند داشت. کلنل پیت دربخشی از سفرنامه خود ازگسترش وحشتناک خرافه درمشهد می گوید وماجرای خنده داری از یک شیر سنگی که زنان نازا برآن به امید باردار شدنمی نشستند، آورده است وی می نویسد: "... در مشهد خرافات بیداد می کند. کمتر جایی را دیده ام که اینقدر افکار موهوم در بین مردمش وبخصوص زنانش خریدار داشته باشد. یکی از رسومی را که خود بارها شاهد انجام آن بودم در اینجا نقل می کنم. در نزدیکی دروازه سرآب یک شیر سنگی قرار دارد که کمی از آن نیز شکسته است. چند بار که از کنار آن می گذشتم دیدم که تعدادی از زنان آن را احاطه کرده اند و زنی در وسط آنها روی شیر نشسته است.

می گویند این شیر را سنگ تراشی نزدیک به ۱۵۰ سال پیش ساخته است و در حال حاضر خود نیز در زیر آن و در دل خاک مدفون است. در واقع این شیر سنگی قبر وی را تشکیل می دهد. بهر حال این شیر هنوز هم بر کنار جاده قرار گرفته است و زنانی که بچه دار نمی شوند و یا آرزوهای دیگری دارند از مسافت های دور و نزدیک برای برآورده شدن حاجاتشان به زیارت این شیر می آیند. ظاهراً شیر نیز کاری برای آنها انجام می دهد. این را می توان از انبوه زنانی که مشتاقانه به زیارت آن می آیند دریافت. زن روی شیر می نشیند و در حالیکه اورادی بر زبان می آورد و تکان می خورد با نخ یا ریسمانی که بدست دارد ۴۰ گره می زند و سپس مراسم باتمام می رسد. شیری سنگی نظیر این را در مزار گازرگاه^۱ در هرات دیدم، اما اصلاً بیاد ندارد که مردم آنچنان که در مشهد باور دارند با آن رفتار کنند و از آن شفا یا برآورده شدن حاجتی را طلب نمایند و خیال نمی کنم که در جای دیگری نظیر آن دیده شود (پیت، ۱۳۶۵: ۳۱۰)

^۱ - گازرگاه محلی است در هرات که آرامگاه خواجه عبدالله انصاری، از مشاهیر متصوفه، در آن است. ص ۱۶۵۴ فرهنگ

افراط ایرانی‌ها در استخاره یا فال گرفتن

استخاره کردن یا فال گرفتن از مواردی است که افراط کردن در آن به هیچ‌وجه با منطق و عقل سازگاری ندارد، جالب اینکه علمای طراز اول نیز تاکید زیادی روی استخاره نداشتند و ممکن بود در موارد نادری به استخاره متوسل شوند، برای مثال درباره زندگی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری که بعدها در پایان دوره قاجار به تاسیس حوزه علمیه قم دست زد، آمده است، که ایشان به ندرت به استخاره متوسل می‌شد (فیاضی، ۱۳۷۸: ۶۱) به هر حال در عصر قاجار استخاره کردن برای خوردن دارو یا قبول تجویز یک پزشک امر کاملاً جاافتاده‌ای بود دکتر ویلز در این باره می‌نویسد: "مردم ایران به خصوص عوام‌الناس آن اعتقاد و علاقه شدیدی به فال گرفتن و استخاره دارند. روزی بیمار بدحالی به من مراجعه نمود و بعداً معلوم شد که قبل از من به دکتر دیگری هم مراجعه کرده ولی از مصرف داروهای تجویز شده به وسیله این دکتر به کلی خودداری نموده، وقتی علت را پرسیدم، پاسخ داد: چون فال گرفتم و در این مورد استخاره راه نداد و فال من بد از کار درآمد. در نتیجه به کلی از خوردن داروهای آن دکتر امتناع کردم و نزد شما آمدم. اغلب مردم ایران در صورت تصمیم به انجام یک معامله مهم، یا رفتن به مسافرت و کارهایی نظیر آن قبلاً متوسل به فال می‌گردند و در صورت بد آمدن از تصمیم خود منصرف می‌شوند (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۲۳)

دماوند، گازهای سمی یا غارهای شیطانی همراه با ارواح خبیث

خروج گازهای سمی و کشنده و مضر برای سلامتی انسان از دهانه کوه دماوند را مردم عصر قاجار با تکیه بر دیدگاههای خرافی کار ارواح خبیثه و شیاطین می‌دانستند "بورگش" جهانگرد آلمانی که در دوره ناصری از ایران دیدن کرده بود در بازدید از قسمت هایی از کوه دماوند از ویژگی های این کوه آتشفشانی توصیفاتی داشته و در کنار آن به جهل و ناآگاهی مردم در خصوص اعتقادات خرافی مردم ایران نسبت به این منطقه مطالب جالب توجهی دارد که خواندنی است: "... هرچه به دهانه آتشفشان نزدیکتر می‌شویم

حرارت زمین زیر پایمان بیشتر می شود و بوی گوگرد بیشتر به مشام می رسد. شیب کوه در سمت شمال شرقی اندکی بیشتر است. بر دهانه قله که پوشیده از برف است شکافی به عمق بیست تا سی پا وجود دارد. علت رنگ آبی مایل به سبز برفهای روی دهانه، انعکاس نور بر لایه های گوگرد یا ناشی از عوامل جوی است. نزدیک دهانه شکاف غارمانندی از گوگرد وجود دارد که طولش هشت و عمقش چهار پا است و عرضش نیز به اندازه ای است که شخصی می تواند درونش بایستد. در اطراف و درون آن شکاف توده های گوگرد خالص به ابعاد مختلف وجود دارد.

بخار گوگرد از لای شکافها و سوراخ تخته سنگها بیرون می آید. حرارت درون شکاف زمانی که ما آنجا بودیم ۷ درجه رئومور بود در حالی که بیرون آن سرمای کشنده ای جریان داشت. جای شگفتی نیست که قدرت تخیل مردمان ساده از این شکاف گرم با بخارهای گوگرد و پوسته گوگردی اش، غاری شیطانی بسازد. در حقیقت هم ساکنان دهکده های رینه، گرنه، اسک و آبگرم واقع در پای کوه دماوند، معتقدند که در آن بالا اتفاقات عجیب و غریبی رخ می دهد و ارواح خبیث در دل اینکوه لانه کرده و سر و صدا می کنند. آنان فقط بر مشاهدات شخصی تکیه نمی کنند بلکه بیشتر استادشان به نوشته شاعران و سخن سرايان ایران است که سکونت ارواح خبیث از نوع دیو را در کوه دماوند تایید کرده اند. "(بروگش، ۱۳۷۴: ۱۸۰)

نتیجه گیری

براساس آنچه که بیان شد می توان نتیجه گرفت تکیه بر عقاید غلط مذهبی و خرافات در طول تاریخ بشر و از جمله در عصر قاجار از مهم ترین عوامل گسترش بیماری ها بوده است بی شک آمیخته بودن شدید خرافات با مسائل پزشکی و درمان به ساده لوحی و جهل و ناآگاهی بسیاری از مردم ایران عصر قاجار برمی گشت، اعتقاد به خرافه در تمامی امور درمانی دخالت داشته است از پزشکان سنتی که با حرکات مضحکی کار درمان را آغاز می کردند تا استفاده از کثیفترین چیزها برای معالجه یا رفع نحوست مرض، کاربرد

سخت گسترده داشت، نگهداری و حمل و نقل جنازه‌های متعفن و بیماری‌زا برای انتقال به اماکن مقدسه به امید شفاعت‌های واهی، درمان قولنج با مدفوع گرگ، نشستن زنان بر شیر سنگی یا عبور آنان از زیر شکم فیل یا خوراندن زهره گرگ به زن به منظور رفع نازایی، استفاده از تعویذ یا حرز بر بدن برای شفا، اتمام حجّت با آجنه و پیش رمال و غیبگو رفتن برای رهایی از بیماریهای مهلک، تنه‌نمونه‌هایی از توسل به خرافه برای درمان بیماری‌ها در این دوران بود.

متأسفانه در این میان برخی از روحانیون خرده پا و سطح پایین دردوره مورد نظر منادی خرافات بودند. هرچند که از سوی دیگر روحانیتی که در سطوح بالاتر بودند و درمیانشان افرادی سالم، عالم و متبحر قرار داشتند که باید مورد مراجعه مردم قرار گیرند و مردم اعتقادات خود را از آنان فرا گیرند، متأسفانه نقش چندانی در آگاهی بخشی جامعه برای دوری از خرافات و رعایت موازین بهداشتی نداشتند از این گذشته ضعف عقلانیت نیز در جامعه از دیگر عوامل مهم گرایش مردم به امور خرافه به ویژه در درمان بیماری‌ها بود، باید اذعان داشت حتی امروزه هماین خرافه پرستی همچنان به قوت خود باقی است، آمیخته بودن درمان با خرافات نه تنها در گذشته و حتی در دنیای مدرن امروزی یکی از مشکلات مبتلا به جامعه ایرانی بوده و هست، بنابراین بفرهیختگان ایرانی فرض است که با آگاهی بخشی در میان مردم ریشه این عقاید پوچ را که حقیقتاً بازدارنده اعضای یک جامعه از تحول و پیشرفت هست، بخشکانند، چرا که هرچقدر سطح آگاهی‌ها و شعور جمعی در جامعه‌ای پایین تر باشد، همچنان رمالان و دعانویسان برگرده مردم سوار خواهند بود و اوضاع و احوال نیز تغییری نخواهد کرد.

کتابنامه :

- ۱) قرآن کریم، سوره الزلزله، آیات ۷ و ۸.
- ۲) امانت، عباس، ۱۳۸۳، **قبله عالم**، مترجم حسن کامشاد، تهران، ناشر کارنامه.
- ۳) بروگش، هینریش، سال ۱۳۷۴. **سوزمین آفتاب**، دومین سفرنامه هینریش بروگش (تصویری از ایران سده نوزدهم) ترجمه مجید جلیلود، تهران، نشر مرکز
- ۴) بل، گرتروود، ۱۳۶۳، **تصویرهایی از ایران**، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۵) پولاک یاکوب ادوارد، سال ۱۳۶۸، **سفرنامه پولاک "ایران و ایرانیان"**، ترجمه کیکاوس جهاننداری، چ ۲، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۶) پیت، کلنل چارلز ادوارد، ۱۳۶۵، **سفرنامه خراسان و سیستان**، قدرت الله روشنی زعفرانی و مهرداد رهبری، تهران: انتشارات یزدان.
- ۷) حافظی محمدعلی، ۱۳۹۱، **تاریخ پزشکی بیرجند**، تهران انتشارات خادم الرضا(ع).

۸) دورویل، گاسپار، سال ۱۳۷۰، **سفرنامه گاسپار دورویل**، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، چ ۴، تهران: انتشارات شباوینز.

۹) دیولافوا، مادام ژان سال ۱۳۶۴، **سفرنامه مادام ژان دیولافوا (شوالیه**

ژویون دونور افسر آکادمی، ایران، کلد و شوش)، ترجمه، علی

محمد فره‌وشی، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، چ ۳، تهران، انتشارات دانشگاه تهران

۱۰) دیولافوا، مادام ژان، ۱۳۵۵، **سفرنامه**، مادام ژان دیولافوا، (خاطرات کاوشهای باستان‌شناسیشوش)، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.

۱۱) سرنا، کارلا، ۱۳۶۳. **سفرنامه کارلا سرنا**، مردم و دیدنیهای آن، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.

۱۲) فیاضی، عمادالدین، ۱۳۷۸، **حاج شیخ عبدالکریم حائری**، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۳) فیودور کورف، بارون، ۱۳۷۲، **سفرنامه بارون فیودور کورف**، ترجمه اسکندر ذبیحیان، تهران: انتشارات فکر روز.

۱۴) کریمی جهرمی، علی، ۱۳۷۲، *آیه الله موسس مرحوم حاج شیخ*

عبدالکریم حائری، انتشارات دارالحکمه، قم.

۱۵) لایارد، هنری استون، ۱۳۷۶، *سفرنامه لایارد هنری استون*، مترجم سهراب

امیری، چ ۲، تهران: انتشارات آنزان بال.

۱۶) ماساهورا، یوشیدا، ۱۳۷۳، *سفرنامه یوشیدا ماساهورا*، مترجم هاشم رجب

زاده، تهران، انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۷) معین، *فرهنگ فارسی*، ص ۱۶۵۴، بخش اعلام.

۱۸) موریه، جیمز سال ۱۳۷۸، *سرگذشت حاج بابای اصفهانی*، مترجم

میرزاحیب اصفهانی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی سینمایی است فردا.

۱۹) ویلز، سال ۱۳۶۸. *سفرنامه دکتر ویلز*، ایران در یک قرن پیش، ترجمه

غلامحسین قراگوزلو، تهران، انتشارات اقبال.